



بندرت لکھنؤ ای

شقایق عظیم پور

جو جو موز

میراث	میراث
عنوان و نام پدیدآور	میراث
شخصیات نشر	میراث
شخصیات ظاهری	میراث
نویسنده	میراث
رضایت فهرست نویسی	میراث
بازنگری	میراث
موضوع	میراث
موضوع	میراث
نوع اثر	میراث
رده بندی دهه	میراث
رده بندی دیوید	میراث
شماره کتابشناسی ملی	میراث



بندر نقره ای

ناشر: ماهابه

مترجم: شقایق عظیم پور

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۳۲-۱۴-۶

تهران، خ جمهوری، خ فخر رازی، کوچه مهر، پلاک ۳

تلفن: ۰۹۱۲۳۴۳۶۱۵۸ - ۰۹۱۲۴۴۹۳۵۴۸ - ۶۶۴۱۱۰۵۶

کلیه حقوق مادی این اثر مربوط به انتشارات بوده و هرگونه برداشت از متن اعم

از تصویری یا مکتوب پیگرد قانونی دارد

مقدمه

کاتلین

اسمم کاتلین ویتن موستن است و وقتی که هفده سالم بود بخاطر گرفتن بزرگترین شارک نیوست ولز به تا بحال دیده بودم مشهور شدم. یک کوسه پرستار خاکستری با یک چشم به سادیت بطیحات هنوز طوری نگاه می کند که گویی می خواهد چند روز پس از خوابیدن مرا پاره کند. در روزهای قبل وقتی تمامی خلیج نقره ی برای مسابقه ماهیگیری دست از کار کشیده بود، و به مدت ۳ هفته تمام همه می توانستند در مورد آن کوسه صحبت کنند. یک کزاش را من همه راه را از نیوکاسل آمد و از من درحالی که کنار آن ایستاده بودم عکس گرفت (من ه مانی هستم که لباس شنا برتن دارم). در آن عکس، چند فوت بلندتر از من بود، عکس مجبورم کرد، کفش های پاشنه دارم را بپوشم.

آنچه می توانید ببینید یک دختر قد بلند، نسبتاً سختگیر و عریسمان است، بهتر از آنچه می دانست، شانه های به اندازه کافی پهن برای نا امید کردن مادر خود و یک آرایش کمر کافی از پیچاندن و خم کردن که هرگز نیازی به یک سینه بند نداشت. من اینجا هستم، ناتوان در مخفی کردن غرور خود، نا آگاه از اینکه برای بقیه روزهای عمر خود قطعه ای آن حیوان درنده بسته خواهم شد، گویی ما از دواج کرده بودیم. آنچه نمی توانید ببینید این که اود درحالی که بوسیله حمایت پدر خود و شریک تجاری او آقای برنت نیوهاون با دو سیم نگه داشته شده است - با پرتاب آن به ساحل چندین زردپی شانه

راستم پاره شده بود. در زمان ورود عکاس نمی توانستم یک لیوان چای را بلند کنم چه برسد به یک کوسه.

با این حال، این برای خراب کردن اعتبار من کافی بود. برای سال ها، من به عنوان دختر کوسه ای، حتی زمانی که دوران دخترانه من کاملاً تمام شده بود شناخته می شدم. خواهرم نوراهمیشه انرا مسخره می کرد، با نشان دادن حالت ظاهری من، باید انرا خرابه ست دریایی نامیده باشند. ولی پدرم همیشه می گفت موفقیت من هتل خلیج را تحت دو روز بعد از ظاهر شدن عکس در روزنامه به فراموشی سپرده شدیم و رزو بافی مانند بازیگری که سمت غربی هتل در سال ۱۹۶۲ سوخته شد. مردانی بخاطر شکستن ورود من آنجا آمدند. و یا به این علت که فرض می کردند اگر یک دختر می تواند بدون جردی، با به ساحل بکشاند، چرا چنین کاری برای یک ماهیگیر ماهر ممکن نباشد؟ چندانکه برای درخواست ازدواج با آنها آمدند، ولی پدرم همیشه می گفت می توانم بول آنها قبل از رسیدن به پرت استغفر استشمام کنم و آنها را دسته بندی کنم. زنانی آمدند چون تا آن زمان هرگز فکر نکرده بودند که می توانند به مسابقه ماهیگیری بروند چه برسد به ثابت با مردان. و خانواده هایی آمدند، چون خلیج نقره ای، با خلیج محافظت شده، تپه های ماسه ای بی پایان و آب گرم، خود مکانی عالی برای بودن بود.

دو قایق دیگر با سرعت برای غلبه بر ترافیک شدید قایق ها ساختند. و هر روز هوا پر از صدای غرش قایق های موتوری در زمانی که خلیج و دریای فرامون آن در زندگی آبی فرو رفته بود. شب پر از صدای موتور ماشین ها، انفجار در سیمی و بهیم خوردن شیشه ها بود. در طول دهه ۱۹۵۰ زمانی بود که در آن گفتن اینکه این همان مکان برای بودن است زیاد جالب نبود.

هنوز آن رکورد دست من است که در یکی از کتاب های بزرگ که در تعداد زیاد به فروش میرسند و هرگز نمی دانید چه کسی آن را میخرد ثبت شده است. ویرایشگران افتخار تماس گرفتن و سپس اجازه دادن دانستن گنجایده شدن نام خود را برای سال

بعد را میدهند. گهگاه بچه مدرسه ای های محلی برای اینکه بگویند من را در کتابخانه دیده اند توقف می کنند و همیشه شگفت زده ، تنها برای خوشحال نگه داشتن آنها عمل کرده ام. ولی من هنوز آن رکورد را دارم. به شما بگویم که اهل لاف زدن نیستم یا اینکه من یک زن ۷۶ ساله هستم احساس اینکه زمانی کار قابل ذکری کردم یا با رازهایی بسیاری احاطه شده ام زیبایی و بعضی وقت ها بدست آوردن مستقیم چیزها حس خوبی به آدم می دهد.

www.ketab.ir